

قرآن و علم امروز مسلم است، این اصل یا قانون عمومی، شامل مجموعه‌های کواکبی و ماده میان آنها که تشکیل دهنده کهکشانها میباشند، نیز میباشد و باید مجموعه‌های کوبی داخل آنها نیز پیوسته از هم دور شوند. در نتیجه این انبساط نیروی ثقل مرکزی کمتر و مدارات وسیعتر میگردد. باین ترتیب زمانی گرچه بسیار دور خواهد رسید که رشته‌های جاذبه مرکزی کهکشانهای خود گسیخته «منفطر» شود، آنچنانکه مجموعه کهکشانها از هم گسیخته و جدا شده‌اند. این از هم گسیختن (انفطار) چنانکه برای هر يك از کهکشانها پیش‌بینی میشود برای کهکشان ما یا قسمتی از آن که آسمان فراگیرنده ما میباشد روزی خواهد پیش آمد.

۱- دانشمندان نجوم امروز از این جهت نمیتوانند سریعاً وقوع اینگونه حوادث آینده را خبر دهند که مبنای تحقیقاتشان مشاهدات و تغییرات و آثار است که از مسافتهای بسیار دور بوسائل فنی ضبط و بررسی میگردد، و از احوال و تغییرات گذشته جهان نیز در حد آثار مشهود کنونی و عناصر ریکه در حال تکوین و تغییر است نمیتوانند نظری یا خبری دهند، ولی نسبت به آینده چنین نشانیها و آثار محسوس در میان نیست زیرا اگر کهکشانهای از هم گسیخته شده باشد و ستارگانی در انفجارهای نهایی از میان رفته باشند، یا ماده اصلی آنها هم بصورت توده ابر درآمده و بدیگر ابریهای کیهانی پیوسته است یا آنچنان تغییر و تبدیل یافته که اثری از ساختمان ویران سابق آنها بجای نمانده است و اگر مقداری هم بجای مانده باشد شعاع موجی از آنها که در معرض مشاهده و ضبط واقع شود در میان نیست. از این رو و از طریق این تحقیقات آنچه میتوان نسبت بآینده پیش‌بینی نمود، همان مشاهده تغییرات پیوسته کنونی و گذشته و فرض محقق انبساط عمومی جهان است. در کتاب يك، دو، سه، بینهایت ص ۳۵۰ «تالیف ژرژ گاموف» میخوانیم: «پیش از این تاریخ ابرهای مجزائی که امروز در آسمان می‌بینیم و کهکشان می‌نامیم قسمتهای مختلف جهانی بودند مرکب از ستارگانی که بنحوی یکنواخت توزیع گردیده بودند و باز پیشتر از آن تاریخ خود آن ستارگان یکدیگر فشرده شده و پیوسته جهان را از گازی سوزان پر می‌داشتند، باز هم اگر در زمان بعقب‌تر برویم این گاز را سوزانتر و سنگین‌تر می‌یابیم...». باین نظر، که اکنون اصل آن مورد اتفاق است، مجموعه جهان از گازهای فشرده‌ای تکوین یافته که سراسر آن پیوسته در حال گسترش است. وضع گسترش جهان را تشبیه میکنند به بالون (بادکنک) که روی آن نقاطی باشد و در آن دمیده شود. هرچه حجم بالون باد میدن منبسط‌تر گردد نسبت قواصل آن نقاط بیشتر میشود. این تشبیه را که برای نمایاندن انبساط و دور شدن کهکشانها از یکدیگر آورده‌اند، انبساط داخلی کهکشانها را نیز می‌نمایاند، زیرا با انبساط جرم عمومی جهان، اجرام کهکشانها که بصورت نقطه‌هایی روی بالون نمایانده شده که همان مجموعه منظومه‌های اختریت نیز از هم دور میشوند. این انبساط که در قسمت‌های سطحی بیشتر از قسمت‌های عمقی باید باشد، ناچار بعدی میرسد که رشته پیوند آن قسمتی از منظومه‌ها که نزدیکتر بسطح کهکشانها واقع میشوند گسیخته «منفطر» گردد.

اگر علت طبیعی از هم گسیختگی (انفطار) آسمان ما (کهکشان یا منظومه شمسی که ما را فرا گرفته) همین انبساط عمومی جهان باشد، علت بهم پیچیدن و تار يك شدن خورشید ما هم که آیه اول سوره تکویر از آن خبر داده نیز همین از هم گسیختن آسمان است. اگر مقصود از آسمان در این آیه: «اذا السماء انفطرت» همان منظومه شمسی ما باشد، انفطار تعبیر دیگری از بهم پیچیدن و گسیختن خورشید و انکدار ستارگان است که در سوره تکویر بیان شده است. بنابراین علت انفطار آسمان همان تکویر (انقباض و بهم پیچیده گی) خورشید میباشد.

از سوی دیگر خطوط امواج و عکسپائیکه از وضع کهکشانها برداشته شده مینمایانند که کهکشانها در معرض تصادم با یکدیگرند، اینگونه تصادمها گاهی شدید و عمقی است آنچنان که قسمتی از دو کهکشان مصادم داخل یکدیگر میشوند، گاهی سطحی است که دو کهکشان با هم نزدیک میشوند و قسمتی از آن دو با هم برمیخورند، چنانکه میگویند اینگونه تصادم سطحی در میان کهکشانها بیشتر پیش می آید و در نتیجه این تصادم و وارد شدن نیروی جاذبه متقابل بر یکدیگر وضع حرکات و نظم ستارگانیکه در معرض کشش خارج از مرکز خود واقع میگرددند آشفته و گسیخته میشود.

۱- در کتاب مجموعه علمی جهان صفحه ۷۴، زیر عنوان «کهکشانهای مصادم»، نوشته رودلف مین کوفسکی میخوانیم: «در برخورد دو کهکشان نیروی جاذبه ستارهها موجب برهم خوردن نظم حرکت آنها و آشفته شدن ساختمان کهکشانها می شود اما تصور نمیرود که در هر يك از ستارهها تغییر محسوس روی دهد. اما باید منتظر تغییر عظیمی در ابرهای غبار و گاز موجود در کهکشانها باشیم. . .»

هر يك از این سه نظریه: انبساط جهان، انفجار ستارگان، فرضیه احتمالی تصادم کهکشانها، طریقه های علمی امروز است که جلوی دید اهل نظر را به آینده ای که این آیه «اذا السماء انفطرت» خبر داده باز میکند. احتمال تأیید نشده دیگر، برگشت انبساط جهان به انقباض است. در کتاب يك، دو، سه، بینهایت ص ۲۵۴ می خوانیم: «اکنون می توانیم از خود پرسیم که چه نیروهایی موجب انبساط جهان بوده اند و آیا این انبساط روزی متوقف خواهد شد یا تبدیل بانقباض خواهد گردید؟ آیا اشکال دارد که جهانی که در حال انبساط است باز پس آید و دستگاہ کواکب و کهکشان و خورشید و زمین و بشر را که بر روی زمین است درهم فشارد و بخمیری بسنگینی هسته اولین تبدیل کند؟ تا جائیکه جامعترین اطلاعات ما حکایت می کند چنین امری صورت پذیر نیست. در زمانی بسیار دور در اولین مراحل تکامل جهان که در کار انبساط بود هر پیوندی که اجزاء آنرا یکدیگر می پیوست در گسست و امروز به تبعیت از قانون جبر (اینرسی) همچنان بسط می یابد. پیوندهایی که گفتیم نیروهای جاذبه بودند که سعی میکردند اجزاء جهانرا از جدا شدن از هم بازدارند.»

با توجه باینکه خورشید و منظومه شمسی ما در قسمتی از محیط کپکشان ما میباشد (که بشکل عدسی و ۳۰۰۰۰ سال نوری از مرکز کپکشان دور است) راه احتمال چنین تصادم و از هم گسیختگی آن بیشتر است .

این راه‌ها و احتمالاتیست که علم امروز بسوی وقوع چنین حادثه‌ای که قرآن از آن خبر داده باز نموده است و هر روز انتظار اخبار و آثار دیگری از وضع گذشته و آینده و کنونی این جهان بزرگ و اسرارآمیز باید داشت .

و اذا الكواكب انتثرت : با توجه به معانی کوکب ، معلوم میشود که این کلمه مرادف بانجم نیست : کوکب بحسب وضع اولی بستاره فروزان و درخشان گفته میشود و نجم اعم از آنست. اینکه در استعمال عرفی و عادی به هر ستاره‌ای کوکب گفته میشود مطابق وضع اولی آن نیست .

در سوره تکویر که تیره شدن نجوم پس از تاریک شدن و بهم پیچیده شدن خورشید بیان شده ، معلوم میشود مقصود سیارات است که از خود نور و شعاعی ندارند . در این سوره که انتشار کواکب پس از انفطار آسمان بیان شده معلوم میشود که مقصود مجموعه‌ای از خورشیدها میباشد .

انتثار از باب افتعال دلالت بر قبول یا مبالغه دارد و معنای انتشار از هم گسیخته شدن رشته ارتباط و پراکنده شدن شدید است ، مانند پاره پاره و پراکنده شدن دانه‌های مرواریدی که بیک رشته درآمده باشند. با نظر بترتیب این آیه با آیه قبل مقصود اینست که : با از هم گسیختن (انفطار) آسمان، کواکب (خورشیدهای) آن که در یک رشته بهم پیوسته و منظم گردیده‌اند مانند دانه‌ها، پراکنده گردند. این آیه میرساند که مقصود از سماء در آیه قبل همان اجرام نورانی (مجموعه خورشیدی) بارشته‌هاییست که آنها را بهم پیوند داده است (نه منظومه شمسی ما) .

و اذا البحار فجرت : این اولین یا مهمترین اثریست که از گسیختن نظامات آسمانی در زمین ظاهر میشود: دریاها آنچنان از جاهای خود برکنده و طوفانی میشوند که به همه جا میریزند و فواصل میان آنها برداشته میشود . و این در مقدمه حوادث دیگریست که منتهی بدگرگونی زمین خواهد شد :

واذا القبور بعثرت : بعثرت : از جای برانگیخته شد (بعث) و غبار فرآورد (اثار). با توجه باین معنا بنظر میرسد که اصل آن ، بعث است که حرف آخر اثار (ر) به آخر آن پیوسته و بصورت فعل رباعی درآمده است^۱.

گویا اینگونه ترکیب از دو فعل از تصرفات لطیف و بلیغ قرآن در لغت می باشد. بمناسبت همین معنای ترکیبی، این فعل به قبور نسبت داده شده است : آنگاه که قبور و آنچه از مواد و عناصر زمین که اصول باقی و آثار و اعمال انسان را دربر گرفته، خود برانگیخته و غبار شود یا سر زمین که قبر ابدان و آثار انسان است در گون گردد. آیات: «یوم تبدل الارض غیر الارض...» و «اشرق الارض بنور ربها...» قرینه ای است که مقصود از قبور در این آیه، محلها و مدفنهای خاص نیست^۲.

علمت نفس ما قدمت و اخرت : آنگاه که آسمان گسیخته و کواکب پراکنده شد و دریاها درهم ریخت و قبرها از جای برکنده و پراکنده گردید، هر نفسی داند که چه پیش فرستاده و چه پس از خود گذارده است .

نفس انسانی پس از مبداء هستی، یگانه پدیده ایست که در عالم خود استقلال در اختیار عمل و صدور آن دارد با این استقلال و اختیار است که عملی را با قدرت عقل میگزیند و پدید می آورد. آنچنانکه همه موجودات معلول خداوند و پیوسته باو هستند و بسوی او باز میگردند، اعمال انسان نیز بقانون بقاء آثار و تبدل و ارتباط با علت بصورتی باقی و ناپیدا پیوسته بمنشأ عقل و اختیار انسان است تا روزی آشکارا باو پیوندند. این روز آنگاه است که قشرهای ماده و طبیعت که پرده های مترامی بر آثار و بینش انسان است از میان برود و موجبات غفلت برداشته شود، آنگاه هر نفسی همه آثار و اعمال مقدم و مؤخر خود را بخود پیوسته و آشکارا مینگرد.

یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم!! : این بسانک و نداء انگیزنده ممتد

۱- اینگونه ترکیب دو فعل در کلمات دیگر نیز آمده است، مانند : « بعثرت » که از بعث (جستجو کرد) و اثار (پراکنده نمود) و (زلزله) که تکرار زل (لغزید) می باشد .
 ۲- چه با گذشت زمان و پس از حوادث زمین و آخرین تحولات پیش از قیامت ، دیگر اثری از قبور و صورت ابدان اموات باقی نمی ماند. از جهت دیگر بسیاری از ابدان مردگان در روی زمین و میان دریاها از میان رفته و یا سوخته و یا خورده جانوران میشوند. و تعمیم « القبور » دلالت بر همین دارد که مقصود صورت این قبور نیست .

برای هشدارى با انسان ناآگاه از خود و مسیر و آثار و اعمال خود است، انسانیکه آنچنان فریفته آرزوها و شهوات خود میشود و بآنها چشم میدوزد که از خود و مصلحت و سعادت خود چشم میپوشد و آنچنان بنقش و نگار اوهام و احلام درونی خود سرخوش است که از جلال و عظمت و نهایت این جهان بزرگ و جهاندار آن غافل گشته. ما (ماغرک) ، استفهامی ، صفت رب و اضافه آن بکاف خطاب، برای توجه بقدرت ربوبی مشهود در وجود انسانست که پیوسته او را با همه قوای معنوی و جسمی بر ترمی آورد. توصیف رب به کریم که بخشنده بی منت و بیش از استحقاق است - اشعار باین دارد که فیض و امدادش پس از ربوبیت و بیش از آن انسان را فرا گرفته است ، و چون انسان مجموعه استعدادها و قوا میباشد، اثر کرامتش همه آنها را در هر طریقی که با اختیار خود گزینند و پیش رود کمک مینماید. پس این دو صفت ربوبی و کرامت باید انسان را همیشه نگران بدارد نه آنکه مغرور و فریفته شود .

از بعضی اهل سلوک و عرفان، جوابهایی برای این استفهام (ماغرک بر بک الکریم؟) نقل شده است که آن جوابها خود غرور انگیز است: بعضی گفته اند که: « خداوند در ضمن سؤال، جواب را تلقین نموده که همان کرم پروردگار است». به فضیل بن عیاض گفته شد که چون روز قیامت پروردگارت بیایت دارد و پیرسد: «ماغرک...؟» چه جواب گوئی؟ گفت میگویم: «پرده های آویخته ات مرا مغرور داشت». دیگری گفته ، میگویم: «یکی هایت، یا حلمت». بیشتر مردم، دنیا را موجب غرور می پندارند. هیچ يك از این اندیشه ها و جوابها نه درست است و نه موجب غرور . چگونه کرامت پروردگار موجب غرور است با آنکه چنانکه گفته شد ربوبیت و کرامت خداوند و آثار این دو صفت موجب نگرانی است. گویا آنها که این عنبر و جواب را پیش آورده اند صفت کرم را با عفو و صفح مرادف دانسته اند . چه پرده غرور انگیزی خداوند آویخته ؟ با آنکه بوسیله عقل و آیات هر پرده ای را از میان برداشته است. چگونه نیکیها، یا حلم پروردگار، غرور آور است با آنکه دیدن نعمتها و الطاف او چشم بینش را باز میکند . و چگونه این دنیا غرور انگیز است با آنکه همه چیز و سراسر آن عبرت انگیز است . این جوابد جوئیه در صورتی است که «ماغرک» استفهام باشد، و اگر چنانکه ظاهر است انکاری و تعجبی باشد نظر باین است که هیچگونه منشأ غروری بیرون از وجود انسان نیست، فقط

منشأ غرور انسان، از سوء اختیار و جهلش میباشد .

از رسول اکرم (ص) نقل شده است که گاه تلاوت این آیه فرمود : «غره جهله = جهلش او را مغرور داشته است .»

امیرالمؤمنین علی (ع) گاه تلاوت این آیه ، هر عذر و حجتی را در مقابل این استفهام « ماغرك...؟ » رد نموده و انسان را به غرورش نکوهش میکند و الطاف و نعمتهای پروردگار کریم و پرده پوشیهایش را می نمایاند ، و باطاعتش میخواند . سپس میفرماید : « براستی می گویم این دنیا نیست که تورا مغرور نموده ، تو هستی که دنیا فریفته شده ای . همانا دنیا پنندهای عبرت انگیزش را به تو آشکارا نمایانده و یکسان بتواعلام خطر نموده است . همینکه از بلاها و مصائبیکه بهجسمت و ناتوانیکه در قوتت فرود می آید پیوسته تورا به آینده آگاه مینماید ، دنیا را استگو و باوقاتر از آنستکه تورا بدروغ دچار کند و یا مغرورت بدارد . و چه بسا ناصح این دنیا که پیش تو متهم است و خبر دهنده راستگوی آن که مورد تکذیب تو است . اگر بخواهی دنیا را در دورن خانه های خراب و دیوارهای تهی بشناسی ، از جهت تذکر نیک و پند رسا آنرا بسان دوست دلسوز و بی تاب بخودت میبایی . به که چه نیکو سرائیست برای کسی که بسرای داری آن دل ندهد . وجه خوب منزلگاهی است کسی را که آنرا وطن نگزیند . همانا فردا سعادت مندان بسبب دنیا همان گریزندگان امروز از آنند ... کلام ۲۱۸ - از نهج البلاغه .»

الذی خلقک فسواک فعدلک : این آیه ، هبّین صفت رب و کرمش در تکوین و تکمیل انسان میباشد که در چهار مرحله خلق ، تسویه ، تعدیل ، ترکیب ، آشکار شده است . خلق ، آفرینش ماده مستعد و هایه اولی حیات است . تسویه (از باب تفعیل) پیوسته جور و یکسان گرداندن قوا و غرائز و مشاعر و اعضاء با یکدیگر و با محیط خارج میباشد . فعدلک (بتخفیف دال) خبر از کمال آراستن پس از خلق و تسویه و قبل از ترکیب صورت است . میشود که بمعنای عدول (مانند عدل الطريق) باشد : تورا از مسیر طبیعی خلق و تسویه بسوی دیگر برگرداند . معنای اول بیان کمال اعتدال و آراستگی قوا و استعداد های انسان است که شعورهای عالی و عقل انسانی از همان اعتدال کامل ، برمی آید . معنای دوم ، عدول از تحولات تدریجی خلق و تسویه بصورت برتر یا استعداد برای ظهور آنست . بنابراین معنا ، فعل « فعدلک » بیان دیگر است از انشاء خلق دیگر که در آیه ۱۴ مؤمنون پس از ذکر اطوار نطفه و تحولات آن باثم ، بیان شده است : « ثم انشأناه خلقاً آخر... » . و تعبیر آیه ۳۷ کهف : « ... ثم سواک رجلاً » اشاره بهمین طور ناگهانی است

که پس از تسویه یا با آن ، بصورت مردی آراسته درآمده است ، در آیات ۹، ۸، ۷ سجده؛ پس از بیان آغاز خلقت انسان از گل ، آنگاه قراردادن و پدید آوردن نسل او را از آب چکیده ، از تسویه و نفع روح خداوندی و پدید آمدن مراکز درك انسانی خبر میدهد: «ثم سوية ونفع فيه من روحه وجعل لكم السمع والابصار والافئدة». این همان تحول و جهش و برآمدن بصورت پدیده‌ای برتر از مسیر طبیعی و تدریجی است. در آیه حجر پس از بیان خلقت انسان از گلی نیرم و آماده، و آیه ۷۲ ص، چنین بیان نموده است: «فاذا سوية ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين». این دو آیه بخصوص، صریح در اطوار تکامل انسان است در ظرف طبیعت مانند تکامل در ظرف رحم و محیط محدود و مشهود آن میباشد. تکامل سریع جنین در رحم نمایاننده اطواری است که در مسیر تکامل، در زمانهای دراز و در رحم وسیع خلقت پیش آمده و گذشته است .

چنانکه از تعبیر بیان آیات معلوم میشود، تسویه سه که معنای آن تغییر و تبدیل اعضاء و غرائز و یکسان و هماهنگ شدن با یکدیگر و انطباق با محیط است - محرك تکامل و واسطه جهش بسوی حیات برتر و تعدیل قوا میباشد.

۱. لغت تسویه ، برای نمایاندن چگونگی اطوار گذشته ، حیات انسان و تطبیق پیوسته قوا و غرائز و جوارح با حوائج و محیط ، از لغات و اصطلاحاتی که علمای زیست شناسی برای رساندن این معنا بکار میبرند رساتر و جامع تر است، زیرا اصطلاحاتی که مانند انتخاب طبیعی و تطبیق با محیط اگر دواصل درستی باشد معنای وسیع و عمیق تسویه را نمیرساند .

محرك تکاملی که در موجود زنده است و همچنین تغییر پیوسته‌ای که در محیط خارج است موجب تغییرات و ناهماهنگی در ساختمان درونی و اعضاء میگردد و اصل تسویه که منشأ هماهنگی و انطباق است ، غرائز و اعضاء و صفات را هماهنگ و منطبق می‌نماید و موجود زنده را بسوی تکامل پیش میبرد . در این میان هر موجود زنده‌ای که قدرت تسویه‌اش متوقف شود از مسیر تکامل خارج شده و منقرض میشود و آنکه قدرت حیات و تسویه‌اش بیشتر و صفت ربویی و کرم پروردگار در آن وافرتر باشد همی پیش میرود و قدرت مقاومتش در برابر عوامل متضاد افزوده میگردد و هر چه در مدارح حیاتی بالاتر درمی‌آید به ثبات و اعتدال می‌گراید و با آخرین حد اعتدال میرسد . و آنگاه که با تحول ناگهانی و جهش بصورت انسانی درآید از تصرفات محیط و عوامل آن میرهد و خود متصرف در محیط و تسخیر کننده قوای طبیعت می‌شود .

تحولات ناگهانی و نا مبیوق در صفات و خواص افراد عضوداران و فصل‌های درمیان انواع متنوع، که از آن به جهش (موتاسیون) تعبیر میکنند ، اکنون مورد نظر یا پذیرش

بنا بر اثبات تشدید در فعل «فعدلك» منظور تعدیل‌های پیوسته گذشته در قوا و استعدادها می‌باشد تا آنکه با آخرین مرتبه تعدیل برآمده است .

فی ای صوره ماشاء ربك : فی ای صوره، متعلق به ربك ای، استفهام تعجیبی. ما، زائده و اشعار به ابهام دارد. پیوسته اما به «صوره» نکره و فعل «شاء» که خواست برتر از اسباب طبیعی را میرساند، و تقدم ظرف «فی ای» و فعل «ربك» که دلالت بر پی‌درپی بر آوردن دارد - بیانی اعجاب انگیز و اسرار آمیز از پیچیده‌گی صورت ترکیب یافته انسان است: در صورتی بسی مهم و اسرار آمیز!؟ که خواسته است تو را ترکیب نموده، یا بر آورده است .

می‌شود که ای، شرطیه و فعل شرط بقرینه جزاء محذوف باشد: در هر صورتی که خواسته تو را بر نهد، بر نهاده است. باین ترتیب این آیه، عطف بیان برای آیه قبل است: تو را آفرید، پس از آن تسویه، آنگاه تعدیل کرده، این چنین در صورتی که خواسته بر آوردت یا ترکیب نمود. می‌شود که جمله «فی ای صوره» متعلق بفعل «فعدلك»، و «ربك» عطف به آن باشد که از جهت شدت اتصال حرف عاطفه نیامده است: تو را در آن صورتی که خواسته تعدیل نموده و بر آورده است. چون «صوره» نکره موصوفه و مقصود يك صورت است، معنای ترکیب «ربك» بر آوردن و سوار کردن میباشد، نه بهم آمیختن و پیوند دادن که باید در میان چند چیز باشد. میشود که عنصر دیگر ترکیب

→
علمای زیست‌شناسی می‌باشد و برای اثبات آن، آثار و شواهد بسیاری در تحولات صفات و انواع یافته‌اند. با نظریه جهش، آن گونه پیوستگی انواع که در آغاز پیدایش نظریه تکامل انواع تصور می‌شد رد شده است و بعضی از اشکالات تکامل پیوسته، که مهمتر از همه همان فواصل انواع می‌باشد از میان رفته است. مشهودترین تحول ناگهانی، جهش در فاصله میان ترکیبات غیر آلی و ترکیبات حیاتی، آنگاه در میان غرائز حیوانی و قوای انسانی و عقل می‌باشد. نخستین جهش بروز حیات در ترکیبات غیر آلی بوده است، که پس از آن موجود زنده از جهت تسخیر قوا و تغذیه و نمو و تولید و سمت یابی و تنظیم ساختمان، یکسره از دیگر پدیده‌ها جدا شده و طریق تکامل پیش گرفته است. پس از آن جهش اولی و در فواصل تکامل انواع، جهش‌هایی پیش آمده تا سرحد عالی اعتدال قوا و استعدادها و غرائز و عواطف و اعضاء رسیده است.

آخرین جهش بسوی عقل و اختیار بوده است که در اصطلاح قرآن، خلق دیگر و نفخه روح وابسته بمبده حیات میباشد. پس از این، تکامل با اختیار و تصرف و تدبیر عقل درآمده و از محکومیت عوامل طبیعت جسته و حاکم بر قوای آن گردیده است .

شخصیت ثابت انسان باشد که ضمیرهای خطاب متوجه بآوست، با توجه به ظرفیت صورت و کلمات ای و ماد فی ای صورت ما...» معنای آیه چنین است: «تورا ای انسان در صورتی بس مهم و مرموز که مورد مشیت پروردگار کریم است برآورده است». آن صورت نمیتوان آخرین صورت و فصل انسانی باشد، زیرا فصل اخیر در ظرف ترکیب در نمی آید. آن صورتیکه پایه ترکیب نوع یافرد است باید همان خواص و آثار نوعی و صفات و محصولی از مکسبات گذشته باشد که بوراثت و بصورت مؤثر و مرموز در نطفه آشکار و محقق میشود و آنگاه صورت نفسانی و برطبق آن صورت جسمانی از آن پدید می آید.

مؤید این مقصود حدیثی است از حضرت رضاعلیه السلام و او از پدران و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله :

«آنحضرت به مردی گفت: برایت چه تولد یافته؟ آن مرد گفت: ای رسول خدا چه باید باشد، یا پسر است یا دختر. آنحضرت فرمود: بچه کسی شبیه است؟ آن مرد گفت بچه کسی باید شبیه باشد؟ یا شبیه پدرش هست یا مادرش. آنحضرت گفت: چنین مگو، همینکه نطفه در رحم استقرار یافت، خداوند هر نسبتی را که میان آن و آدم است حاضرش مینماید، مگر این آیه را نخوانده ای: فی ای صورت ما شاء ربک. یعنی هر صورتیکه بین تو و آدم است.»

با نظر به ترتیب و تعبیر این آیه، پس از خلق اولی انسان و تسویه های پیوسته، استعدادها و قوای انسانی تعدیل گشته و آماده برای بروز عقل و اختیار که فصل اخیر انسان است شده آنگاه در مسیر تکامل درآمده است و آنچه از صفات و آثار اکتسابی، صورت بقاء یافته است بوراثت در نسل باقی و منتقل شده است، آنگاه با ترکیب های پی در پی صورت باقی و برآمدن به آخرین صورت، شخصیت جدیدی پدید آمده است^۱.

۱- علم زیست شناسی و وراثت بادقتها و تجربیات حسی تا آنجا پیش رفته که به اسرار و رموز حیرت انگیزی از توارث خواص و صفات رسیده است. این علم هزارها خواص و صفات را در نقطه های بسیار ریزی (ژن) نشان میدهد که در طول نخهای بسیار نازک (کروموزوم) قرار گرفته اند. این رشته ها آنگاه که بصورت شبکی بهم پیچیده است همان هسته یا ختمی باشد. همینکه نطفه که ترکیبی از یاخته نروماده است در رحم قرار گرفت و الیاف نرینه و مادینه بهم پیوستند و بدور هم پیچیدند نخستین هسته شبکی شکل سلول جدید را تشکیل می دهند.

در همه این اطوار آشکارتر از هر چیز صفت ربوبی پروردگار است که پیوسته

→

آنگاه رشته‌های باریک آن از هم در طول جدا و تقسیم می‌شوند و در دو نقطه مقابل بشکل هسته‌های جدید دیگر درمی‌آیند و یاخته مانند خود را می‌سازند و پیوسته با تصاعد عددی افزایش می‌یابند تا آنکه صورت کامل موجود زنده را پدید می‌آورند. باین ترتیب صورت نفسانی و بدنی موجود زنده با همه خواص و صفات، ترکیبی از سلول‌های بسیار و متنوع است که از هسته سلول اول برآمده، و آن هسته از رشته‌ها (کروموزومها)ی مرکب از نر و ماده ساخته شده است که نسخه بسیار مرموز و متراکمی از هزارها صفات و آثار ثابت پدران و مادران است. و قسمی از آن خواص و صفات در نقطه‌ها (ژنها) متمرکز و انباشته شده است که پدید آورنده صورتها و محرك اصلی تولید و تقسیم میباشند. این نقطه‌ها (ژنها)ی هم شکل و محدود که در ۴۸ تار سلول انسان جای گرفته‌اند و این همه خواص و صفات را در بردارند چیست ؟ هنوز نظر علمی انسانهای کنجکاو بجواب آن نرسیده است.

محققین بیش از این نرسیده‌اند و نظر نمیدهند؛ که هر يك از اینها وارث و حامل قسمتی خاص از صفات و آثارند که با تقسیم متساوی آنها بوسیله تارها (کروموزومها) به نسل‌های جدید منتقل میشوند و سبب اینکه صفات توارثی متفاوت است و گاهی مولود شباهت ظاهری به پدران و مادران نزدیک خود ندارد، آنست که هنگام آن تقسیم تارها بدور یکدیگر می‌پیچند و یا تومی‌شوند، و باین طریق «ژنها» تغییر جا و تغییر وضع و صفات میدهند. و جهش‌هایی که در صفات و خواص روی میدهد و منشأ وراثت ندارد مربوط به تغییرات و تحولاتیست که در درون ناپیدای آنها (تغییرات ایزومری در مولکولهای ژن) رخ میدهد.

در حقیقت همه صفات و خصائص از اجزائی برمی‌آید که در اعماق نقاط ریز (ژنها) نهفته است و نقاط (ژنها) در صورت دادن به موجودات زنده مانند هسته اتمی در مواد غیر آلی میباشند، همچنانکه خواص و اشکال مختلف اجسام را اختلاف بارهای الکتریکی اتم پدید می‌آورد، اختلاف صفات و صور موجودات زنده از اختلاف و تفاوت ساختمان داخلی ژنها که بسیار مرموزتر و پیچیده‌تر از هسته اتمی اجسام غیر آلی است، پدید می‌آید.

این مطلب را بهتر آنکه مستقیم از بیان دانشمندان نامی ژرژ گاموف دریابیم: «در حقیقت اگر از یک طرف دوام قابل ملاحظه ژن را، که خواص هر نوع را بدون انحراف در طول هزاران نسل منتقل می‌سازد و از طرف دیگر تعداد بالنسبه کم اتمهایی را که ژن را تشکیل میدهد در نظر بگیریم بناچار این فکر را می‌پذیریم که ژن بر طبق نقشه قبلی منظمی ساخته و پرداخته شده که در آن هر اتم یا هر دسته از اتمها، در محلی که قبلاً برای آن تعیین شده قرار گرفته است. پس بنظر میرسد تفاوت‌های بین خواص ژنهای مختلف که در تفاوت‌های خارجی بین موجودهای مختلف منعکس و ظاهر میشود و صفات و خصایلی که ژنها موجب هستند نتیجه اختلاف در طرز توزیع اتمها در داخل ژنها باشد. نقل از کتاب يك، دو، سه، بینهایت - ترجمه بیرشك. آنچه در اینجا آورده شده نمونه بسیار اندکی از نتیجه مطالعات و دقت‌های عده بسیار از علمای زیست شناسی و علم وراثت «ژنتیک» است که همه آنها خلاصه میشود در

←

این زنده متحرك را برتر می آورد ، و صفت کرامت است که آن را از هر جهت امداد می کند .

این نظام عظیم ، و پیوستگی آسمان و کواکب و زمین با منابع و دریاها برای ظهور صفت ربوبی در چنین موجودی میباشد که باید در راه تکامل عقل و عمل پیش رود . همینکه عقلا بکمال ممکن و اعمال به آثار باقی رسید ، این نظام آسمان منفطر و کواکب آن منتشر و دریاها منفجر و این عالم دگرگون میشود و انسان در محیط اعمال و از عالم دیگر سر بر می آورد : « علمت نفس ما قدمت و اخرت » .



كَلَّا بَلْ تَكذِبُونَ بِالدين (۹) وَاَنْ عَلِيكُمْ لِحَافِظِينَ (۱۰) كَرَامًا كَاتِبِينَ (۱۱)
يَعْلَمُونَ مَا تَعْمَلُونَ (۱۲) اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۱۳) وَاِنَّ الْفَجَارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴)
يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدين (۱۵) وَمَاهُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ (۱۶) وَمَا ادْرَاكُ مَا يَوْمَ الدين (۱۷)
ثُمَّ مَا ادْرَاكُ مَا يَوْمَ الدين (۱۸) يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْعًا وَاَلَا مَرِيضٌ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ (۱۹)

ترجمه : نه چنین است ، بلکه شما تکذیب مینمائید به دین (۹) و همانا بر شما نگهبانان است (۱۰) کریمانی نویسندگانتد (۱۱) میدانند آنچه انجام میدهید (۱۲) همانا نیکان در نعمت جای دارند (۱۳) و تبهاران در دوزخند (۱۴) در آن درآیند (بسوزند) روز جزاء (۱۵) و نیستند از آن پنهانان (۱۶) چه تورا دانا نموده باینکه چیست روز جزاء (۱۷) پس بارچه تورا دانا نموده باینکه روز جزاء چیست ؟ (۱۸) روزیست که ندارد نفسی برای نفسی چیز برا ، و فرمان در چنین روز برای خداست (۱۹)

شرح لغات :

دین : بگردال : حساب ، آئین ، پاداش ، حکم .
ابرار : جمع بار : نیکوکار ، شایسته ، بخشنده .

بیانی سراسر اعجاب و حیرت انگیز و احاله بمشیت خداوند : فی ای سورة ماشاء رَبِّكَ ۱۱ و آنچه اکنون در ظهور صفات و خواص بشمار گذشتگان را بصورت نقطهها (ژنها) در تقسیم طول تارها (کرموزومها) هنگام قرار گرفتن نطفه و پس از اختلاط و اتحاد یاختههای نروماده ، دریافته اند ، مطابق است با بیان حدیث نبوی از حضرت رضا که ترجمه آن در متن ذکر شده : « ان النطفة اذا استقرت فی الرحم احضرها الله کل نسب بینها و بین آدم » .

نعیم : نعمت و خوشی پایدار . از نعم : زندگی خوش و آسوده یافت ، نهال سبز و خرم شد .

یصلون : مضارع صلی : باتش درآمد ، دچار و ملازم آتش شد ، گوشت را بریان کرد ، کسی را باتش افکند ، مدارا نمود ، دام نهاد .

ادری: بچیزی دانا گرداند. از دری: برای علم بچیزی توسل جست و بان روی آورد.

کلاب تکذبون بالدین : کلاب، ردع و نفی اصل منشأ موجبات غرور است که جمله استفهامیه: ماغرك بربك الکریم ؟ سؤال از آن است . تکذیب ، نسبت به کذب دادن یا اصرار به باور نداشتن است . و مقصود از دین ، در این آیه ، جزاء و پاداش میباشد ، نه آئین . و الف و لام الدین اشاره بجزای خاص عمل یا تعمیم آنست و منظور روز قیامت و جزای نهائی نباید باشد زیرا تعبیر قرآن از آن ، یوم الدین ، است : آنچنانکه توانسان می بنداری موجبات غرور نه در وجود تو است با آن تعدیل و تسویه و ترکیب صورت ، و نه در جهانیست که در آن بسر میبری ، بلکه موجب آن همین است که با اختیار خود جزای خاص یا هر جزائی را نه میخواستی باور داشته باشی و این همه نشانیها و آثار ثابت اعمال را که ترکیب وجود تو را آورده و محیط زندگیت را بر آورده است نادیده میگیری ، همین تکذیب است که بینش تو را پوشانده و بغرورت واداشته و از نظر در آثار و جزای اعمال بازداشته است و به گناه و بی بندگی آلوده ات کرده است .

و ان علیکم لحافظین : و او حالیه . و علی ، دلالت بر احاطه و استیلاء دارد : بلکه شما جزاء را تکذیب میکنید و حال آنکه نگهبانانی بر شما احاطه دارند و مراقبند . میشود که و او عاطفه و جمله عطف به الدین باشد : بلکه شما به دین تکذیب میکنید ، و اینک بر شما نگهبانان است .

این حافظین ، فرشتگان و قدرتهای مافوق و محیط بر انسانند که اعمال و آثار را حفظ و ثبت میکنند و بصورت ثابت نگه میدارند . آنچنانکه صفات و خواص ثبت و متراکم شده در صفحه های ذرات هسته یاخته های نسلی و نطفه و در سراسر ساختمان انسان ، از نظرهای نافذ و علمی نهان است . اوصاف و چگونگی این مبادی ثبت و نگهداری پنهان تر است و جز از طریق وحی اوصاف آنها را نمی توان دریافت :

گراما کتابین . یعلمون ما تفعلون : این آیات ، اینگونه فرشتگان و مبادی ناپیدا

را به چهار صفت توصیف نموده است که سه صفت آن بصورت اسمی آمده و دلالت بر ثبات دارد. آخرین صفت یا جمله فعلیه است که مبین استمرار است، و ما، در میان دو فعل دلالت بر تعمیم دارد: این نگهبانان گرامینند، نویسندگانند، آنها میدانند هر چه را که همی انجام میدهند.

از وصف فعلی استمراری «یعلمون» معلوم میشود که اینگونه فرشتگان در وجود انسان و همراه او میباشند و از نوع فرشتگان مجرد که فعلیت محض هستند، نمیباشند.

بیان این اوصاف خاص: حافظین، کرام، کاتبین، یعلمون... در آن حد و برای آنست که انسان دچار غرور و غفلت نشود و مراقب اندیشه‌ها و اعمال خود باشد. وصف کرام، در بین این اوصاف، انسان گناهکار را امیدوار مینماید، زیرا این فرشتگان حافظ و کاتب چون کرام و نماینده رب کریمند از ثبت و ابقاء گناه تا میتوانند چشم می‌پوشند، و اعمال و ثبات خیر و مؤثر در کمال را گرچه اندک باشد ثبت و نگهداری میکنند و آنرا می‌افزایند و از این طریق انسان را در مسیر کرامت و تکامل که قانون اصیل عالم است پیش می‌برند.

آنچه در روایات معصومین (ع) در اوصاف این فرشتگان آمده مطابق همین حقیقت است. مطالب این روایات را صدوق رحمه الله علیه، چنین خلاصه کرده است: «هیچ بنده‌ای نیست مگر آنکه بر او دو فرشته گماشته شده‌اند که همه اعمال او را می‌نویسند. کسیکه قصد کار نیکی نماید و آنرا انجام ندهد برایش يك حسنه مینویسند. و اگر انجام دهد ده حسنه مینویسند. و اگر قصد سیئه نماید آنرا نمی‌نویسند تا آنکه انجام دهد و چون انجام داد تا هفت ساعت از نوشتن آن خودداری میکنند تا اگر توبه کرد نمی‌نویسند و اگر توبه نکرد يك سیئه مینویسند. این فرشته هر عمل کوچک و بزرگ تا دمیدن در خاکستر را مینویسند. تا مرد مسلمان ساکت است محسن نوشته میشود و چون سخن گفت محسن یا مسمی شمرده میشود. جای این دو فرشته از وجود فرزند آدم، در ترقوتین میباشد. آنکه سمت راست است نیکی‌ها را مینویسد و آنکه سمت چپ است بدی‌ها را. اعمال بنده را دو فرشته در روز و دو فرشته در شب مینویسند».

۱- نقل از مجمع البحرین، لغت حفظ. این بیان که جای این نوع فرشتگان را از وجود آدمی در ترقوتین نشان داده است، میشود که مثل و تشبیهی باشد، مانند: «و نحن اقرب الیه من حبل الورد». و شاید محل واقعی یا جای عمل اینگونه فرشتگان از این جهت در ترقوتین میباشد

ان الابرار لفي نعيم. وان الفجار لفي جهيم : این آیه که بدون حرف ربط بیان شده است پیوستگی و وحدت آنها را با آیات سابق آنچنان می‌رساند که گوئی این آیات صورت دیگر و نموداری از آن آیات است؛ حفظ و ثبت اعمال بوسیله اینگونه حافظین بصورت محیط سرسبز و نعمتهای پایداری در می‌آید که ابرار در آن باخوشی و رفاه بسر می‌برند، و بصورت دوزخ در می‌آید که فجار در آن می‌سوزند .
جمله‌های اسمیه دلالت بر ثبات و همیشگی دارد و خبر از وضع کنونی ابرار و فجار میدهد .

یصلونها يوم الدين. وما هم عنها بغائبين : یصلونها، بدون حرت عطف اشعار بر پیوستگی و عدم فصل از آیه سابق دارد. یصلی، بآتش در آمدن ، ملازم با آن شدن،

→ که مرکز اعصاب و معبر شریانها و وریدهای بزرگ ، و مفصل میان سر و بدن است ، از همین مرکز اراده و فرمان منجز به سوی اعضاء و عمل و حرکت میگذرد و احساسات و انفعالها که در سراسر بدن و خون و قلب حادث میشود بدستگاه مغز میرسد ، و پیوسته محل بروز عمل و عکس العمل میباشد . دیگر دستگاههای بدن و نسوج مختلف متأثر از انعکاسات پی‌درپی و مختلفی میگردند که بوسیله اعصاب و جریان خون از این مفصل در آنها منعکس و ثبت میشود و همه سلولهای بدن صفحاتی برای ثبت این انعکاسات می‌باشند و سپس از آنها در نسل و صفحات نفوس و اعضاء انسان و اجزاء و طبیعت و زمان ثبت میشوند .

امیر المؤمنین علیه السلام، منشأ و محل ورستنگاه این مراقبان و نگهبانان را ، در نفس و همه جوارح انسان نشان داده است : « بدانید ، بندگان خدا که بر شما مراقبانی «رسدا» از نفوس شما و جاسوسانی « عیوناً » از جوارح شما و نگهبانان راستینی « حفظة صدق » ، هست که پیوسته اعمال شما و شماره نفسهای شما را نگهدارند . نه تاریکی شب دیجور شما را از چشم آنان پوشیده میدارد و نه درهای سخت و بسته از نفوذ آنها شمارا دربر میگیرد . - از خطبة ۱۵۲ نهج البلاغه . »

از این بیان امیر المؤمنین معلوم میشود که این نگهبانان از اعماق نفس و جوارح انسان که مراکز اندیشه و عملند رسته‌اند . بنابراین صفحات ثبت و ضبط آنها باید نخست همان نفس انسان و جوارح باشد : « وکل انسان الزمان طائر . فی عنقه و نخرجه یوم القيامة کتاباً یلقیه منشوراً ، اقرأ کتابك کفی بنفسك الیوم عليك حسیباً = هر انسانی را ملازم میداریم نامه‌اش را در گردنش و بیرون می‌آوریم برای وی در روز قیامت بصورت کتابی که آنرا گشوده مییابد . بخوان کتاب خود را ، همین بس باشد امروز بر تو حسابگر - آیه ۱۳ و ۱۴ - اسراء . »
از این آیه نیز معلوم می‌شود که نوشته اعمال و ضمناً نویسندگان آن در وجود و با خود انسان هستند . نامه هر کس پیچیده و فشرده است و در روز قیامت گشوده و باز می‌شود .
بهر صورت و بهر حال :

حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد زمانه را سند و دفتری و دیوانیست

در آن سوختن، بدام افتادن، را می‌رساند. دوزمیردها، راجع به جحیم، و او عاطفه یا حالیه است. عن «عنها» بر جدائی و بقاء «بغائبین» بر تعمیم نفی دلالت دارد: فجّار پیوسته در دوزخند تا روز جزاء که یکسر در آن درمی‌آیند، دچار آن میشوند، همی می‌سوزند. و آنها هیچگونه از آن بدور و غائب نیستند.

ظاهر این دو آیه همین است که درگیری دوزخ در روز جزاء «یوم الدین» و آشکار شدن آن، از این روست که زندگی فجّار بصورت دیگر در می‌آید و آنها خود در دوزخ درمی‌آیند و دیگر از دوزخ غائب نیستند، نه آنکه دوزخ از آنها غائب باشد. معنای مقابل این آیات راجع بدوزخ کنونی فجّار «ان الفجّار لفی جحیم» اینست که آنها اکنون در دوزخی بسر می‌برند که درگیر نشده و خود از آن غایبند، چنانکه هر بی‌خبر و غافل از محیط خیر یا شر پیوسته به خود، از آن غائب است.

این دو آیه گویا از این جهت خبری از نعمت کامل آینده و بهشتی ابرار نداده و یکسر آینده دوزخ فجّار را بیان کرده است تا شاید فجّار به مال اعمال خود هشیار شوند و مسیر خود را تغییر دهند و دوزخ خود را تبدیل نمایند، اما ابرار چون در حال تسلیم بحق بسر می‌برند و با روشن بینی آینده خود را می‌بینند و از آن غافل نیستند، هیچ‌گاه از آن برکنار نمی‌شوند.

وما ادراك ما يوم الدين. ثم ما ادراك ما يوم الدين : ما، استفهام تعجبی یا انکاری، ضمیر خطاب، متوجه به عاقل قابل خطاب است. ثم، تأخیر و تأمل را می‌رساند، تکرار آیه برای تأکید استفهام می‌باشد. هیأت و ماده فعل «ادراك» اشعار به منشأ علم دارد: چه چیز تو را دانا کرده است بحقیقت و چگونگی یوم الدین ۱۹ بازم چه چیز تو را دانا کرده است . . . ۱۹

انسان که در یافتنش محدود است بحواس ابهام‌انگیز، و نور عقل فطری که در معرض اشتباهات و طوفان‌هواهای نفسانی می‌باشد، بچه وسیله می‌تواند مسیر نهائی خود و جهان و روز جزاء را که ماوراء محسوس و مشهود و طبیعت و زمان است، دریابد. عقل اکتسابی و تجربی از طریق آثار و بقایا اعمال می‌تواند نشانی‌هایی را که منتهی به یوم الدین می‌شود،

دریابد . شعور فطری (دل) میتواند رمزی از ابدیت و خبری از پشت پرده بگیرد ، اما برای دریافت چگونگی روزنهایی ، جز از طریق وحی و نبوت که از ماوراء حجابها میرسد راهی نیست . تکرار آیه «ثم ما ادراك» تأکید و اشعار است باینکه هرچه عقل اکتسابی و اندیشه انسانی پیش رود باز وسیله‌ای برای دریافت و علم بحقیقت و چگونگی روز جزاء ندارد .

يوم لا تملك نفس لنفس شيئاً والامر يومئذ لله : يوم، برفع، بدل است از يوم الدين یا خبر ضمیر مقدر ، بنصب ، ظرف برای لا تملك يافعل مقدر است . شيئاً، تعمیم نفی ؛ تقدیم، الامر ، برای تخصیص ؛ يومئذ، تأکید و تخصیص میباشد : يوم الدين روزیست که، یاد را آروز، مالك نیست نفسی برای نفسی هیچ چیز را و فرمان در آن روز مخصوص خداوند است .

این وصف قابل درك و تهدید آمیز روز جزاء، و امتیاز و فصل خاص آن روز از روز این جهان میباشد . در این جهان هر نفسی با قدرت عقل و اختیار و توسل به اسباب، مالك گزیدن و تسبیب و انجام عمل و تصرف در امور خود و دیگران است، در آن عالم که استعدادها بفعلیت میرسد و اعمال بارز میگردد، قدرت اختیار و عمل که منشأ مالکیت در تصرف است گرفته یا مقهور قدرت فاعلی خداوند میشود (رجوع شود به تفسیر مالك يوم الدين، جلد اول صفحه ۷) .

در این سوره، واقعه قیامت و مقدمات آن بصورت جامع و خاصی بیان شده که در دیگر سوره‌ها و آیات باین صورت و ترتیب بیان نشده است . یکی از خصوصیات این سوره بیان انفطار آسمان و انتشار کواکب میباشد .

در سوره نبا ، از مقدمات مشهود قیامت همان از سیر کوهها «وسیرت الجبال فكانت سراباً» و در سوره النازعات از برکنده شدن زمین «يوم ترجف الراجفة» و مصیبت فراگیرنده بزرگ «فازاجئت الطامة الكبرى» و در سوره عبس از صدای نهایی پرهراس ،

۱- دل گواهاست که در پرده دلارائی هست
هر که در بحر عدم رفت نیامد بیرون

هستی قطره گوا هست که دریائی هست
این دلیل است که در پرده تماشائی هست

کس ندانست که سر منزل مقصود کجاست

آنقدر هست که بانگ جرسی می آید

آگاهی داده شده است .

سوره تکویر اذهان را متوجه به یکی از علل بهم ریختن و دگرگونی وضع زمین و ستارگان نموده است که همان بهم پیچیده و تاریک شدن خورشید میباشد: «اذا الشمس كورت». در این سوره اذهان را به دگرگون شدن جهان وسیعتر و آسمان برتر، و سبب بالاتر تحول خورشیدها و ستارگان و زمین، متوجه نموده است: «اذا السماء انفطرت». دیگر از خصوصیات این سوره تعبیر و لغت آیه «واذا القبور بعثرت» و همچنین ندای «یا ایها الانسان ما غرک...» میباشد. و بیان خاص ادوار گذشته خلقت و ترکیب انسان و ضابطین اعمال و ارتباط ثبوت و ضبط اعمال با محیط نعمت و عذاب، نیز از خصوصیات این سوره است.

لحن و تعبیر آیات این سوره به هشت صورت آمده است: تا آیه پنج آیات کوتاه و با تاء ساکنه بسته شده است. چهار آیه اولی، باطنین اذا، آغاز شده که نمایاننده اخبار انگیزنده و عابره برتر از اندیشه است. طول موج و تفصیل کلمات آیه پنجم هماهنگ با بیان بروز نهائی اعمال و جواب اندیشه حاصل از چهار آیه قبل می باشد. این آیه انسانرا بنهایت مسیر و اعمالش آگاه میکند و آماده اش مینماید تا به موانع روحی و نفسانی که او را از نظر در این مسیر نهائی باز داشته است آگاه شود، آیه ششم «یا ایها الانسان...» بانداء و موج طولانی و هشیارکننده، بسوی انسان مستعد و غافل همی پیش می آید و موج آن در فضای ذهن منعکس میگردد: «ما غرک...» و با یاء و میم «الکریم» متوقف میشود. آیه هفت و هشت با آهنگ شدید و سریع مراحل خلقت انسانرا می نمایاند و از نظر میگذراند. از آیه نهم، که با کلمه کلا، آغاز شده است لحن آیات آرام و آهسته میشود تا شاید انسانرا به فعل و انفعالیهای داخلی و نفسانی و ثبوت و پایه گذاری اعمال در بنای سعادت و شقاوتش متوجه گرداند. وزن و لحن این آیات با یاء و نون و آیه دوازدهم با واو و نون آمده است که نمایاننده استمرار و پایه گیری میباشد. پایه گیری و بقاء اعمال و نفوذ آنها در اعماق وجود انسان و طبیعت بصورت نهائی و قطعی نعیم و جحیم درمی آید که به دو آیه کوتاه سیزده و چهارده و بسته شدن به یاء و میم منتهی میشود. آیات بعد بالحن فعل استمراری «یصلونها...» و وزن یاء و

نون از اجمال بسوی تفصیل و ارتفاع پیش رفته و هماهنگی بامقصد باخرین و مفصلترین آیه و نهایت وجود و کلمه «الله» ختم گردیده است .

خواندن این سوره باقراآت و لحن متناسب و تفکر در آیات و حقایق آن جلوی دید ذهن را برای توجه به نهایت مسیر انسان و جهان بازمی نماید و روح را بسوی فرا آمدن بمقامات عالی و همت را برای کوشش در عمل خیر و باقی، برمی انگیزد .

در حدیث 'ابی، از رسول خدا (ص) چنین آمده است : « هر کس این سوره را قرائت کند بشماره هر قطره ای و هر قبری بوی حسنه ای بخشد و روز قیامت کارش را سامان دهد . »

از حضرت صادق (ع) چنین رسیده است « هر کس سوره اذا السماء انفطرت، و اذا السماء انشقت را بخواند و آن دورا در نماز واجب و نافله برابر چشمش قرار دهد، هیچ حجایی و پیرا از خداوند محجوب نمیدارد، و پیوسته بسوی خداوند نظر نماید و خداوند بسوی او نظر نماید تا حساب مردم را بپایان رساند . »

سوره مطففين ، لطيف ، از سوره های مکی است ، بعضی آنرا مدنی ، بعضی آیاتی را مکی و آیاتی را مدنی دانسته اند . سوشش آیه است .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ویل للمطففين (۱) الذین اذا اکتالوا علی الناس یتوفون (۲) و اذا کالوهم
 اووزنوهم یخسرون (۳) الا یظن اولئک انهم مبعوثون (۴) لیوم عظیم (۵) یوم
 یقوم الناس لرب العالمین (۶)

ترجمه : وای برای کم فروشان است (۱) آنانکه چون از مردم پیمانہ گیرند پربردارند (۲)
 و چون مردم را پیمانہ دهند زیان آورند (۳) آیا اینها پاور ندارند که برانکیخته گانند (۴)
 برای روزی بس بزرگ (۵) روزیکه پیا خیزند مردم برای پروردگار جهانیان (۶).

شرح لغات :

ویل : مانند ویح ، سه ، مه ، اسم صوت و کلمه ایست که هنگام رسیدن مصیبت و عذاب ،
 و در مورد اظهار درد و درماندگی گفته میشود ، چون با اضافه منصوب خوانده می شود ، اگر
 بدون اضافه منصوب خوانده شود بتقدیر فعل و اگر مرفوع خوانده شود مبتداء میباشد .

مطففين : فاعل از طفف (بتشدید) : پیمانہ را کم گذارد ، برعیالش سخت گرفت ،
 بخل ورزید ، آفتاب نزدیک غروب شد . طف : کنار دریا ، رود و زمین . طفیف : اندک ،
 بی ارزش .

اکتال : پیمانہ گرفت ، پیمانہ را برای پیمان کردن بدست گرفت . از کال : پیمانہ
 کرد ، اندازه گرفت ، سنجید .

ویل للمطففین : ویل مبتداء و خبر آن للمطففین، لام دلالت باستحقاق یا اختصاص دارد: ویل حق یا مخصوص مطففین است. لفظ ویل که نمایاننده گرفتاری با انواع درد ورنج و مصیبت است، در قرآن برای کسانی ذکر شده است که آلوده و گرفتار نوعی از گناه و انحراف فکر و اخلاقی می باشند که منشأ و ریشه دیگر گناهان و آلودگیها و فسادها می باشد، مانند شرك، کفر، تکذیب، ظلم، قساوت، افتراء، انحرافها و ساخت و سازها بعنوان دین: «ویل للمشرکین. ویل للکافرین. فویل للذین کفروا. فویل یومئذ للمکذبین. فویل للذین ظلموا. فویل للقاسیة قلوبهم. ویل لکل افاک ائیم. فویل للذین یکتبون... فویل لهم مما کتبت ایدیم، قرآن یکی از منشأها و ریشه های گناهانرا در بردن حقوق مالی و انحراف از نظام و روابط عادلانه قانونی و فطری آن، نشان میدهد از اینجهت فقط ویل را برای افراد و طبقاتی آورده است که بصورت های مختلف حق مردم را از میان میبرند و اموال افراد و عموم را می ربایند و موجب اختلال در روابط عادلانه میگردند: «ویل للمطففین»، «ویل لکل همزة لمزة، الذی جمع مالاً و عدده - همزة»، «فذلک الذی یدع الیتیم. ولا یحض علی طعام المسکین. فویل للمصلین الذین... و یمنعون الماعون - آیات ماعون»، «وویل لهم مما یکسبون - ۷۹ بقره»، «وویل للمشرکین. الذین لا یؤتون الزکاة - ۷، فصلت»، این آیات حق بری و کم فروشی و جمع مال و محروم کردن یتیم و گرسنه داشتن مسکین و منع ماعون و کسب از طریق ساخت و ساز بنام دین و ندادن زکات را، مانند شرك و کفر در ردیف اصول گناهان، آورده و اینگونه گناهکاران را مستحق ویل بیان کرده است. گویا اینگونه گناهان از بس آثار و تبعات و دامنه دارد و از هر سو دامنگیر است که بیان و تعبیری از انواع آثار شوم و عذاب های گوناگون آن، جز فریاد ویل نیست.

مطفف، چنانکه از اصل و موارد استعمال آن برمی آید، کسیست که حقوق مردم را که باید در بین باشد مخفیانه و رندانه بجانب خود میکشاند و از این طریق از دیگران بهره میگیرد و بهره آنها را نمیرساند، چون اینگونه بردن حقوق و اموال دزدی پنهانی و بی صدا و دور از دست رس قانون و تعقیب میباشد، آثار آن همه را فرامیگیرد و بهر جانب گسترده میشود و پایه زندگی و رابطه جمع را بی پایه و متزلزل

میگرداند. بیشتر کینه‌ها و عقده‌ها و جنگهای طبقاتی درون و بیرون جوامع و جنگهای بزرگ و سوختن و دود شدن سرمایه‌های مادی و انسانی از اینگونه حق بری و بهره‌کشی نهائی و در زیر عنوان آئین و قانون و وزن و کیل است.

الذین اذا اکتالوا علی الناس یتوفون : اکتیال بر حسب هیئت باب افتعال بمعنای دریافت کیل و بدست گرفتن کیل و کیل کردن است؛ استیفاء از باب استفعال طلب و کشش هر چه بیشتر را میرساند. علی اشعار به سلطه و زیان دارد و متعلق به فعل اکتالوا می‌باشد؛ چون با سلطه بر مردم یا بزیان مردم دریافت کیل کنند یا کیل را بدست گیرند . . . میشود که متعلق به یتوفون، و تقدیم برای تخصیص باشد؛ بخصوص زیان بر مردم، پرو پرتو بر گیرند.

این آیه و آیه بعد، مبین روش عملی و نمونه آشکار و مشهود خوی مطففین است، اینگونه مردم چون هر حقی را بسوی خود می‌سنجند و خود را از حقوق و روابط بین عموم پرتو و برکنار گرفته‌اند، همینکه کیل و وزن را بدست گیرند، بسود خود می‌سنجند و هر چه پرتو بر میگیرند.

کیل و ترازو از زمانهای دیرین و در میان همه اقوام و ملل، مقیاس حقوق متبادل و مظهر عدل اجتماعی است که بوسیله آن میتوان قیام بعدل و اجراء آن یا انحراف از آنرا سنجید. از این رو کسانی که با بدست گرفتن ترازوی عدل و در زیر عنوان حق، حقوق و اموال مردم را می‌ربایند، و از این طریق موازین را منحرف میکنند، آنچنان بحقوق عمومی دست برد میزنند که آثار شوم آن دامنگیر همه و خود آنها می‌گردد و فریاد و بل که نمایاننده دردها و گرفتاریهای بی‌شمار است از ظالم و مظلوم و هر سو بلند میشود.

۱- انحراف از حق و عدل در روابط مالی منشأ انحراف از همه حقوق و حدود اخلاقی و انسانی و الهی میگردد تا آنجا که عبادت و بندگی خدا نیز در ترازوی منافع مادی سنجیده میشود و خلوص و قصد قربت از میان می‌رود. یکی از عرفاء گفته است: «آن کسی که عبادت را در دیدگاه مردم نیکو، و در پنهان بد انجام دهد از مطففین بحساب می‌آید».

کار اندک کم گذاردن در کیل و ترازو با آنجا میرسد که مردمی در زیر سایه دین و قانون اموال عمومی را بدون کیل و وزن میبرند. عربی بیابانی، بی پروا به عبدالملک گفت:

و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون : در این آیه، برای توجیه نسبت کیل و وزن شدن به اشخاص، سه تفسیر نحوی شده است :

۱- ضمیر «هم» مجرور به لام مقدر باشد : «اذا کالوا لهم . . .» . آنگاه که برای آنها کیل یا وزن کنند . . .» .

۲- مجرور به مضاف مقدر باشد : «اذا کالوا کیلهم . . .» چون کیل و وزن آنها را وزن کنند . . .» .

بنا به این دو توجیه ضمیر «هم» راجع به الناس است .

۳- ضمیر «هم» مرفوع به ابتداء و راجع به مطففین باشد : «و اذا کالوا، هم . . .» چون مطففین کیل یا وزن کنند، همانها خود زیان میرسانند، بنا بر این ضمیر جمع متصل «کالوا» بصورت ضمیر منفصل تکرار شده است و این تکرار معنای درستی جز تأکید یا تخصیص که در اینجا نامتناسب است، ندارد. این تفسیرهای نحوی در این گونه آیات قرآنی، اگر ترکیب و نسبت کلمات را توجیه نماید، بیان ظاهر و صریح آیه را غیر موجه می نماید، در این آیه هر توجیه نحوی بشود باز جواب این سؤال باقی می ماند : چرا آیه، کیل و وزن شدن را با اشخاص نسبت داده است؟ در سخن هر گوینده بلیغی، اگر تعبیر غیر متعارف دیده شود، پیش از توجیه و برگرداندن آن کلام بصورت متعارف باید سبب عدول گوینده و مقصود او را از اینگونه بیان فهمید، چه رسد به کلام متعالی پروردگار

→ « آنچه خداوند درباره مطففین گفته است شنیده ای؟ خداوند سخت ترین عذاب را بکسی وعده داده است که اندکی از مال برگیرد، پس تو درباره خود چگونه می اندیشی که اموال مردم را بدون کیل و وزن می بری؟ » .

امروز باروا بطیکه ملل باهم یافته اند این فریاد ویل و واویلا که از هر گوشه بلند است، بیشتر و رساتر شنیده می شود. این فریاد درد و خشم از ستم مردمی است که بعنوان حق و قانون و آزادی و آبادی «استعمار» اموال مردم و ملل را بی حساب می برند و از استعداد های انسانی و طبیعی بهره میگیرند و محصول اموال و نیرو های مردم را برای از میان بردن حقوق خلق و زبون کردن و کشتن استعداد های آنها بکار میبرند. این ناله ها و فریاد های پی در پی گاهی ضبقة مطفف را نگران می نماید و با دادن اندکی از حق ربوده شده مردم بآنها در زیر عناوینی که ساخته خود مطففین است، مانند بالا بردن مردها، تأسیس بیمه ها، ارزان کردن قیمت ها این ناله ها را در سینه ها حبس میکنند، و گاهی این ناله ها بصورت آتش خشم در میگیرد و ظالم و مظلوم را باهم میسوزاند .

تعالی . یقین در اینگونه تعبیرات و نسبت‌های غیر متعارف که در آیات قرآن آمده است توجه و نظر خاصی است که بر تراز ترکیبات کلام و مجازات عرفی میباشد . با توجه به همین حقیقت است که مفسرین محقق و بصیر ، از این گونه توجیها ت به احتمال و ترجیح گذشته‌اند .

میشود نظر این آیه در نسبت کیل و وزن شدن به اشخاص ، به این حقیقت باشد که سنجش مال و کالا در واقع سنجش صاحب آنست، زیرا ارزش مبادله‌ای کالاها به مقیاس کم و کیف بارزش صورتیست که در مواد طبیعی تصویر میشود، و آن صورت تمثیل یافته ملکات نفسانی و فنی عامل و صورتگر است . و چون شخصیت انسان همان اندیشه و ملکات و خویهای فطری و اکتسابی است که با استمرار در کارهای ذهنی و جوارحی و توارث تحقق می‌یابد ، صورت‌های تمثیل یافته در مواد نیز نوعی از انعکاس و تنزل و تمثیل شخصیت انسان میباشد . این صورتهای مستقیم یا بواسطه عمل و تنزل در مواد طبیعی ، مانند نوشته و عکس است که هرگونه نظریات آن همان نظر بصاحب نوشته و عکس است. محرك اول انسان در تمثیل و تصویر افکار و نفسیات بصورت بناها و نوشته‌ها و هنر نمائیها ، احتیاج ، آنگاه فطرت خود نمائی و توسعه و ابقاء شخصیت میباشد که در صفحات کتاب ، زمین، و ساختمانها، نقش و نگارها، لباس‌ها، صنایع ، آباد کردن زمین، پرورش حیوان و گیاه و فرا آوردن مواد غذایی، ظاهر و ثابت میشود و پیوسته تکامل و توسعه می‌یابد. با توجه باین حقیقت ، تعبیر آیه «کالوهم اووزنوهم» چه از نظر وابستگی ظاهری مال یا صاحب مال مجازی باشد^۱ یا از نظر واقعی که ظهور شخص و تنزل اندیشه و نفسیات است ، حقیقی باشد . دو نکته دقیق را میرساند : یکی آنکه هر مالی از این جهت که ظهوری از نفسیات است دارای نوعی از شخصیت انسان سازنده و فرا آورنده آنست . دیگر آنکه سبک گرفتن مظفین کیل و وزن را ، در واقع سبک گرفتن و پائین آوردن ارزش انسان و تجاوز بنفوس و اشخاص میباشد ، مؤید این دو نکته عطف فعل «اووزنوهم»

۱- نظیر این گونه مجاز در نسبت ، تمثیل این آیات است : مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبه ... فمثله کمثل صفوان ... ومثل الذین ینفقون اموالهم کمثل حبه .. از آیات ۲۶۱ و ۲۶۴ و ۲۶۵ سوره بقره . در این آیات اشخاص از جهت چگونگی عمل و انفاق به حبه و صفوان و جنت تمثیل شده‌اند ، که گویا حبه و صفوان و جنت نوعی از انسان یا انسان نوعی از آنها میباشد .

است. آیه دوم که بیان روش و چگونگی این طبقه در بردن حقوق و اموال مردم میباشد با تعبیر «اکتالوا» آمده است که به بی حساب پیمان کردن اشاره دارد. این آیه که بیان تجاوز باموال و نفوس است فعل «وزنوهم» پس از «کالوهم» آمده، که مبین سنجش و بررسی مطففين بسود خود و متضمن نکوهش آنها بداشتن چنین خوی و روش است.

الایظن اولئك انهم مبعوثون، لیوم عظیم: همزه‌الا، برای انکار و تهدید است. فعل مفرد یظن، با پیوست اسم اشاره «اولئك» بجای «یظنون» ناظر به طبقه و گروه خاص مطففين و سرزنش آمیز میباشد. ظن، اولین مرتبه گمان راجح است و فعل مضارع اشعار به پیشرفت و تکامل دارد: همین گمان راجح، باید آنها را اندیشناک کند و از این کار بازدارد.

جمله اسمیه «انهم مبعوثون» بجای «انهم یبعثون» و لام «لیوم» بجای «فی» ظرفیه، برای غایت و جمله، دوام بعث و رسیدن به نهایت و کمال آن را میرساند.

لحن و تعبیر و مضمون این آیه متضمن تهدید و سرزنش و مبین وضع و مسیر انسان، و چگونگی اندیشه و خوی مطففين، و تأثیر متقابل این گونه اندیشه و خوی در یکدیگر، میباشد: اینها چرا باور ندارند یا نمیخواهند باور کنند که برانگیخته شدگانی هستند که نهایت برانگیخته شدن آنها برای روز بس بزرگی است. تا با چنین باوری از روش و کار خود بازایستند. اینها چون از برانگیخته شدن غافلند و آنرا باور ندارند، خوی تطفیف «دست بردن بحقوق خلق» در آنها پدید آمده و ریشه گرفته است. و چون این خوی زشت بر آنها چیره شده است در وضع درونی و انگیزه‌ها و نهایت خود نمی‌اندیشند.

ترکیب نخستین صورت آدمی فشرده‌ای از قوا و استعدادها گوناگون است که مانند بذور حیوانات و نباتات باید در محیط و شرایط مساعد برانگیخته شود و هر قوه و استعدادی به نهایت بروز خود برسد، اگر این استعدادها بیرون از محیط مساعد یا در محیط نامساعد واقع شد از میان میرود یا بصورت ناقص و فاسد برمی‌آید. محیط برانگیخته شدن و بروز استعدادها انسان اجتماع است که بسائق احتیاج و ضرورتی که مخصوص ساختمان لطیف بدنی و غرائز و عواطف نفسانی مخصوص به انسان می‌باشد بسوی آن کشانیده میشود. بهره و سودبری فرد از آثار ذهنی و فرآورده‌های بدنی دیگران حقوقی پیش می‌آورد که آن

حقوق باید بصورت دیگر از فرد بدیگران برگردد. تأدیبه و تبادل حقوق و شعور بمسئولیت، استعدادها و میلها را برمی انگیزد و به تدریج، ابراز استعدادها و حسن عمل پیش از تأمین زندگی و تأدیبه حقوق، خود مطلوب و مقصود شخص سالک میگردد. جنگ و غارت و راهزنی و بیماریها و انقلابها، گرچه مصائب و آفات نفوس و اموال و آسایش است، ولی اینگونه آفتها و مصائب، موقت و گذرا و آشکار و سطحی میباشد و چه بسا موجب هوشیاری و حرکت فکری و همبستگی و تحکیم قوای اجتماعی میشود. آن مصیبت و آفتیکه بریشه حق و عدل میزند و در اعماق اجتماع نفوذ میکند و نفوس را فاسد و استعدادها را ضایع میگرداند، همین است که گروهی بعنوان حق و قانون و بابدست گرفتن پیمانها و ترازوی عدل، و مخفیانه و رندانه و دور از چشم صاحبان حق، اموال و حقوق مردم را بر بایند. اینگونه حق بری بصورت قانون هم استعدادها و قوای ذهنی و نفسانی ربایندگان «مطفین» را از مسیر اندیشه و عمل مفید منحرف و فاسد و ضایع میگرداند، هم استعدادهای عمومی حق بردگان و ستمزدگان فاسد میشود و ارزش انسانی و کار آنها از میان میرود، در زمینه چنین اجتماعی کار مفید و صراحت و استقامت و راستی جای خود را به تقلب و ریا و نفاق و دروغ میدهد و مواهب انسانی از بحث بسوی کمال و خیر، بسوی شر و فساد میگرداید.

این انکار و سرزنش: «ألا یظنّ...» گویا از این جهت است که بحث انسان با همه قوا و استعدادهای خود، هم اکنون مشهود است و بارزترین خواص ذاتی انسان میباشد، گرچه اینگونه مردم مطفف که هوش و حواس خود را در راه جمع و ذخیره مال و تأمین شهوات پست بکار می اندازند از خود و استعدادها و بحث خود، غافل و بی خبرند. آنچه خبر آنرا فقط از قرآن باید شنید همین است که علت غائی و صورت نهائی این بحث چیست و بکجا می انجامد؟ آیات بعد خبر از این غایت و نهایت است: «لیوم عظیم». شاید با توجه بهمین مطلب است که بپیوستگی و تعلق این جمله به آیة قبل، قاریان آنرا آیه مستغلی گرفته اند.

یوم یقوم الناس لرب العالمین: یوم، پس از ظرف غائی «لیوم عظیم» ظرف نهائی مبعوثون، یا ظرف لیوم عظیم است، و مقصود از این یوم عالم برتر از زمان و مکان